

بیندیشید
و
ثروتمند شوید

نسخه اصلی و
بدون سانسور

ناپلئون هیل

ترجمه اختصاصی توسط رویال مایند

فصل ۲

درس اول: هدف واضح و شفاف

«اگر به خودتان باور داشته باشید، می‌توانید از عهده آن بربیایید»

شما در حال آغاز کردن دوره‌ای هستید که برای اولین بار در طول تاریخ بشر، عوامل اصلی موفقیت را که تمام انسان‌های موفق در راه دستیابی به اهدافشان از آنها استفاده کرده‌اند سازمان‌دهی کرده است.

مطالب به نحوی ارائه خواهند شد که همه افراد با هر سطح تحصیلاتی بتوانند آن را درک کنند و در زندگی‌شان آنها را اجرایی کنند.

ممکن است برخی از مطالب ارائه شده در این دوره برای شما آشنا باشد. اما بدون شک برخی از مطالب برای شما جدید خواهد بود. در طول مطالعه این کتاب، از درس اول تا درس پانزدهم، همواره در ذهن داشته باشید که ارزش فلسفه‌های ارائه شده در این دوره، به محرک‌های ذهنی که در ذهن شما ایجاد می‌کند وابسته است، و مطالعه این کتاب بدون تفکر عمیق، هیچ فایده برای شما نخواهد داشت.

به عبارت دیگر، هدف از این کتاب متمرکز کردن نیروهای ذهنی شما در راستای هدفی خاص است.

صرف نظر از اینکه تعریف شما از موفقیت چه باشد، داشتن هدفی واضح و شفاف برای دستیابی به موفقیت ضروری است.

هنگام مطالعه این کتاب خواهید دید که، افکار متعددی در زمینه‌های مختلف به ذهن شما خطور خواهند کرد. از این جهت هنگام مطالعه این کتاب لازم است یک دفترچه یادداشت و یک مداد همراه خود داشته باشید و پیش از اینکه این افکار یا ایده‌ها را فراموش کنید، آنها را بر روی کاغذ بیاورید.

با پیروی از این پیشنهاد، پس از اینکه دو یا سه بار این کتاب را مطالعه کنید، ایده‌های کافی برای متحول کردن مسیر زندگیتان را در اختیار خواهید داشت.

با اجرای این تمرین، مشاهده خواهید کرد که ذهن شما تبدیل به آهنربایی خواهد شد، که ایده‌های مفید را به سمت خود جذب میکند.

اهمیت داشتن یک هدف واضح و شفاف

کلید واژه‌ی این درس، واژه‌ی «واضح و شفاف» است. جای تاسف دارد که بیش از ۹۵ درصد مردم جهان هیچ هدف مشخصی در زندگی ندارند، و نمی‌دانند در چه کاری می‌توانند بهترین عملکرد را از خودشان نشان دهند و هیچ اطلاعی ندارند که برای دستیابی به موفقیت، لازم است هدفی واضح و شفاف برای خودشان تعیین کنند.

ضرورت تعیین هدف واضح در زندگی، هم دلایل روانشناختی دارد و هم دلایل اقتصادی. اجازه بدهید در ابتدا بر دلایل روانشناختی تمرکز کنیم. این یک اصل شناخته شده است، که اقدامات یک فرد همواره با افکار غالب ذهنی او هم راستا هستند.

هرگاه انسان به صورت آگاهانه هدف اصلی مشخصی را در ذهن خودش ثابت کند، و قصد داشته باشد که آن را به واقعیت تبدیل کند، ضمیر ناخودآگاه این فرد از آن هدف اشباع میشود، و به صورت خودکار منجر به اقدامات فیزیکی برای دستیابی به آن هدف می‌شود.

پس از این که هدف اصلی زندگی‌تان را مشخص کردید، باید آن را بر روی یک برگه کاغذ بنویسید و آن را در جایی قرار دهید که حداقل روزی یک بار آن را ببینید. تکرار این موضوع، هدف مشخص مورد نظر شما را وارد ضمیر ناخودآگاه‌تان می‌کند، و افکار و اقدامات‌تان را در راستای دستیابی به این هدف سازماندهی می‌کند.

اصل روانشناختی‌ای، که شما می‌توانید با استفاده از آن هدف اصلی مشخص خودتان را به ضمیر ناخودآگاه‌تان منتقل کنید، «خود تلقینی» نام دارد. این اصل تا حدودی شبیه به هیپنوتیزم است، اما جای نگرانی نیست، زیرا ناپلئون بناپارت با استفاده از همین اصل توانست بر فقر غلبه کند و خودش را به فرمانروای بلامنازع فرانسه تبدیل کند. توماس ادیسون نیز با استفاده از همین اصل توانست بدون گذراندن تحصیلات آکادمیک به بزرگترین مخترع زمان خودش تبدیل شود. همین اصل به آبراهام لینکلن کمک کرد تا رییس‌جمهور آمریکا شود.

اگر اطمینان دارید که هدفی که برای خودتان انتخاب کرده‌اید می‌تواند شادمانی پایدار برای شما به ارمغان بیاورد، هیچ لزومی ندارد که از اصل خود تلقینی بترسید. اطمینان حاصل کنید که هدفی که برای خودتان مشخص کرده‌اید ماهیتی سازنده دارد؛ اطمینان حاصل کنید که برای دستیابی به این هدف نیازی نیست به حقوق دیگران تجاوز کنید؛ اطمینان حاصل کنید که این هدف برای شما آرامش و رفاه را به ارمغان خواهد آورد، سپس با استفاده از اصل خود تلقینی، این هدف را به واقعیت تبدیل کنید.

من هر روز از پنجره اتاقم فردی را میبینم، که در تمام طول روز مشغول فروش بادام زمینی است. او حتی یک دقیقه نیز بیکار نیست. هنگامی که مشتری ندارد، بادام زمینی‌های خام را برشته می‌کند و آنها را بسته بندی میکند. او نیز مانند ۹۵ درصد مردم، هیچ هدف مشخصی در زندگی ندارد. این کار را از روی علاقه انجام نمی‌دهد. او بادام زمینی می‌فروشد، چون در ریای زندگی سرگردان است. تراژدی این داستان این است، که اگر او همین میزان تلاش را در راستای هدفی مشخص صرف کند، سود به مراتب بیشتری کسب خواهد کرد.

تراژدی دیگر داستان زندگی این فرد این است، که او به صورت ناخودآگاه از اصل خود تلقینی استفاده می‌کند، اما در جهت عکس منافع خودش. بدون شک اگر بتوانیم از افکار او تصویر برداری کنیم، چیزی جز بادام زمینی، کیسه‌های پلاستیکی و تعدادی مشتری، در آن تصاویر نخواهیم دید. اگر این فرد قادر بود خودش را در کسب و کاری پرسودتر تصور کند، می‌توانست فروش بادام زمینی را کنار بگذارد و به دنبال هدفش برود.

دوست نزدیک من، یکی از مشهورترین نویسندگان و سخنرانان عمومی این کشور است. حدود ده سال پیش او با قابلیت‌های اصل خود تلقینی آشنا شد، و بی‌درنگ تصمیم گرفت از این اصل در زندگی خود استفاده کند. او در آن زمان نه نویسنده بود و نه سخنران.

هر شب قبل از خواب چشمانش را می‌بست و تصور می‌کرد که با افراد معروفی که الگوی زندگی او بودند، در یک جلسه حضور دارد. او تمایل داشت ویژگی‌های این افراد را به خود جذب کند. این افراد امرسون، پاین، ادیسون، داروین، لینکولن، باربانک، ناپلئون، فورد و کارنگی بودند. سپس او هر کدام از این افراد را به شکل زیر مورد خطاب قرار می‌داد:

«آقای امرسون. من تمایل دارم از درک شما نسبت به طبیعت، که شما را به فردی برجسته تبدیل کرده، آگاهی داشته باشم. من از شما می‌خواهم که ویژگی‌هایی که شما را قادر می‌سازد تا قوانین طبیعت را درک کنید و از آنها استفاده کنید را به ضمیر ناخودآگاه من بفرستید.»

«آقای ناپلئون، من می‌خواهم با الگوبرداری از شما، توانایی‌تان در الهام بخشی و تاثیرگذاری در دیگران را به دست بیاورم. همچنین می‌خواهم مانند شما روحیه ایمان را در خودم ایجاد کنم؛ روحیه‌ای که به شما کمک کرده شکست‌ها را به پیروزی تبدیل کنید و بر مشکلات و موانع غلبه کنید.»

«آقای پاین، من می‌خواهم ویژگی‌های آزادی‌اندیشه و شجاعت و شفافیت شما در ابراز عقایدتان را از شما دریافت کنم.»

«آقای داروین، من تمایل دارم صبر و شکیبایی مثال‌زدنی و توانایی مطالعه و بررسی علت و معلولی بدون تعصب علوم طبیعی را از شما یاد بگیرم، و این ویژگی‌ها را در خودم ایجاد کنم.»

«آقای لینکلن، من تمایل دارم ویژگی‌های انصاف، شکیبایی، شوخ‌طبعی، درک انسانی و قدرت تحمل که شما را به انسانی متمایز تبدیل کرده است را، در خودم توسعه دهم.»

«آقای کارنگی، من دوست دارم درک درستی از اصول اقدامات سازمان‌یافته، که شما به کمک آن شرکت بسیار موفقی را در صنعت فولاد ایجاد کرده‌اید را به دست آورم.»

«آقای فورد، من دوست دارم ویژگی‌های مداومت، عزم راسخ، وقار و اعتماد به نفس، که به شما کمک کرد بر فقر غلبه کنید و تلاش‌های انسانی را سازمان‌دهی و هماهنگ کنید را از شما دریافت کنم، تا بتوانم به دیگران کمک کنم در مسیر شما قدم بردارند.»

او برای مدت طولانی، هر شب این جلسات را در ذهنش برگزار می‌کرد تا زمانی که توانست ویژگی‌های برجسته این افراد را در ضمیر ناخودآگاه خود وارد کند، و شخصیت خود را به ترکیبی از این شخصیت‌ها تبدیل کند.

ضمیر ناخودآگاه را می‌توان به یک آهنربا تشبیه کرد؛ هنگامی که ضمیر ناخودآگاه از یک هدف مشخص اشباع شود، تمام ضروریات مورد نیاز برای دستیابی به آن هدف را به خود جذب می‌کند. چیزهای مشابه به سمت یکدیگر جذب می‌شوند، همه سبزه‌ها و درختان شواهدی برای این مدعا هستند. دانه بلوط از خاک و هوا، مواد مورد نیاز برای رشد خود و تبدیل شدن به درخت بلوط را

جذب می‌کند. هر دانه گندمی که در خاک کاشته می‌شود، مواد مورد نیاز را به خود جذب می‌کند و رشد می‌کند.

این قانون جذب، برای انسان‌ها نیز صدق می‌کند. اگر به پانسیون‌های ارزان قیمت پایین شهر بروید، خواهید دید که اکثر ساکنان این پانسیون‌ها افکاری شبیه به هم دارند. از سوی دیگر، اگر به منطقه‌ی ثروتمندان سر بزنید، باز هم شاهد خواهید بود که اعضای آن شبیه به یکدیگر هستند. افراد موفق، همواره به دنبال معاشرت با سایر افراد موفق هستند.

انسان‌ها معمولاً به دنبال معاشرت با افراد هستند که در شرایط اقتصادی و روحی مشابهی با یکدیگر هستند. یک استاد دانشگاه هاروارد، و یک ولگرد بی‌خانمان، هیچ نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند. آنها نمی‌توانند برای مدت زیادی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. افرادی که نقطه اشتراکی با هم ندارند، همانند آب و روغن هستند و نمی‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند.

شما چه خواهید، چه نخواهید، افرادی را به سمت خود جذب می‌کنید که با فلسفه شما از زندگی سازگاری داشته باشند. با تعیین هدفی واضح و شفاف در زندگی، افرادی را به سمت خودتان جذب می‌کنید که می‌توانند در مسیر دستیابی به این هدف به شما کمک کنند. فرض کنید هدف اصلی مشخص شما در زندگی، از جایگاه فعلی‌تان فراتر باشد. چه اشکالی دارد؟ این حق شما است که اهداف بزرگی در زندگی داشته باشید. شما باید به خاطر خودتان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنید، اهداف والایی برای خودتان در نظر بگیرید.

شواهد زیادی وجود دارد که اثبات می‌کند، اگر بر روی یک هدف واضح و شفاف تمرکز داشته باشید، بدون شک می‌توانید آن را به حقیقت تبدیل کنید. چند سال پیش، مردی به نام لوییس ویکتور ایتینگ، به حبس ابد در زندان آریزونا محکوم شد. او هنگامی که وارد زندان می‌شد، به اعتراف خودش انسان بد و تبه‌کاری بود. علاوه بر این، پیش‌بینی می‌شد که در مدت کمتر از یکسال، بیماری سل او را از پای درآورد.

کاملاً منطقی بود که او هیچ‌امیدی به آینده نداشته باشد. احساسات عمومی کاملاً بر ضد او بود، و او حتی یک دوست هم در این دنیا نداشت که به او امید دهد، یا به او یاری برساند. اما تحولاتی در ذهن او رخ داد که سلامتی را به او برگرداند، درهای زندان را برای او باز کرد و آزادی را برای او به ارمغان آورد.

اما این اتفاقات ذهنی دقیقاً چه بود؟

به همین سادگی: او اراده کرد که بر بیماری سل غلبه کند و سلامتی خود را بازپس گیرد. او در مدت کمتر از یکسال توانست به این هدف دست پیدا کند. او سپس تصمیم گرفت که به دست آوردن آزادی را به عنوان هدف اصلی زندگی‌اش تعیین کند. او به زودی توانست از زندان آزاد شود.

انسانی که از نحوه استفاده از اصل خودتلقینی برای خلق هدفی واضح آگاه باشد، می‌تواند بر شرایط ناخوشایند محیطی خود غلبه کند. این فرد می‌تواند خود را از قید و بند فقر رها کند؛ خطرناک‌ترین بیماری‌ها را از بین ببرد؛ و از سطوح پایین زندگی به قدرت و ثروت برسد.

تمام رهبران بزرگ، همه اقداماتشان را در راستای دستیابی به یک هدف واضح تنظیم می‌کنند. پیروان تنها زمانی با علاقه از یک رهبر تبعیت می‌کنند، که هدف اصلی مشخص داشته باشد، و اقدامات لازم برای دستیابی به آن هدف را اجرایی کند. هنگامی که فردی با هدف اصلی مشخص بخواهد از میان یک جمعیت عبور کند، همه از سر راه او کنار می‌روند و راه را برای او باز می‌کنند، اما اگر این فرد تردید داشته باشد و نشان دهد که مطمئن نیست می‌خواهد در چه مسیری حرکت کند، هیچ کس حاضر نخواهد بود حتی یک ساعته متر از جایش تکان بخورد تا مسیر را برای او باز بکند.

یکی از مهمترین موارد استفاده هدف اصلی مشخص، در روابط میان فرزندان و والدین است. فرزندان به سرعت می‌توانند تردید والدینشان را تشخیص دهند، و از آن سواستفاده می‌کنند. افرادی که هدف اصلی مشخص دارند، در تمام جنبه‌های زندگی محترم شمرده می‌شوند و توجه دیگران را به خود جلب می‌کنند.

حال اجازه بدهید بحث درباره‌ی دلایل روانشناختی ضرورت داشتن هدفی واضح را کنار بگذاریم، و به دلایل اقتصادی بپردازیم.

اگر یک کشتی بخار، سکان خود را در وسط اقیانوس از دست بدهد، با سوزاندن همه زغال‌سنگ خود نیز نمی‌تواند به خشکی برسد.

انسانی که بدون داشتن هدفی مشخص، سخت مشغول به کار کردن است، مانند کشتی بخاری است که سکان خود را از دست داده است. سختکوشی و نیت خیر، برای رساندن یک فرد به موفقیت کافی نیستند؛ زیرا بدون داشتن تعریف مشخصی از موفقیت، هرگز نمی‌توانید موفق شوید. همه ساختمان‌های خوش‌ساخت، ابتدا در شکل هدف و برنامه‌ای مشخص در نقشه‌های ساختمانی خلق می‌شوند. تصور کنید که ساختن یک خانه بدون داشتن برنامه‌ای مشخص چگونه خواهد بود. کارگران همیشه بر سر راه یکدیگر خواهند بود، پیش از اتمام پی‌ریزی، همه مصالح ساختمانی بر روی یکدیگر انباشت می‌شوند. نتیجه چنین کاری، آشوب و سوتفاهم و هزینه‌های اضافه‌ای است که به راحتی می‌توانستیم از آنها جلوگیری کنیم.

بیشتر افراد از مدرسه و دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شوند، استخدام می‌شوند و یا وارد حرفه‌ای جدید می‌شوند، بدون اینکه هدف یا برنامه‌ای مشخص در زندگی‌شان داشته باشند. با توجه به اینکه امروزه دانشمندان می‌توانند با بررسی شخصیت و علایق افراد، بهترین شغل را به آنها پیشنهاد کنند، آیا این یک تراژدی نیست که ۹۵ درصد از بزرگسالان، به خاطر نیافتن حوزه فعالیت مناسب، شکست می‌خورند؟

با توجه به اینکه موفقیت به قدرت وابسته است، و قدرت همان اقدامات سازمان‌یافته است، و گام اول در راستای سازمان‌دهی اقدامات، داشتن هدفی واضح است، می‌توانید به روشنی ببینید که داشتن چنین هدفی برای دستیابی به موفقیت ضروری است.

تا زمانی که یک فرد هدف مشخصی را برای خودش تعیین نکند، تمام انرژی‌های او تلف می‌شوند و همه افکارش در زمینه‌های مختلف پراکنده می‌شود، و به جای اینکه به قدرت دست پیدا کند، ضعف و دودلی بر او غلبه می‌کنند.

شما می‌توانید با استفاده از یک ذره‌بین، درس بزرگی درباره اقدامات سازمان‌یافته به خودتان یاد بدهید. شما می‌توانید با استفاده از این ذره‌بین اشعه‌های نور خورشید را در یک نقطه متمرکز کنید و یک چوب را سوراخ کنید. بدون این ذره‌بین، حتی اگر به مدت یک میلیون سال نور خورشید به این چوب بتابد، نمی‌تواند آن را بسوزاند.

اگر هزار باتری الکتریکی کم ظرفیت را به شکلی درست به یکدیگر متصل می‌کنید، می‌توانید قدرت لازم برای راه‌اندازی یک دستگاه الکتریکی به مدت چندین ساعت را تامین کنید، اما اگر همین باتری‌ها را جدا جدا متصل کنید، حتی به مدت یک ثانیه نیز نمی‌توانید از این دستگاه استفاده کنید. نیروهای ذهنی شما نیز کاملاً شبیه به این باتری‌ها هستند.

هنگامی که نیروهای ذهنی‌تان را بر اساس اصول مطرح شده در این کتاب سازمان‌دهی کنید، و آنها را در راستای دستیابی به هدفی خاص جهت‌دهی کنید، قادر خواهید بود از اصلی به نام «اقدامات سازمان‌یافته»، که خالق انواع قدرت است، استفاده کنید.

پیشنهاد اندرو کارنگی این بود: «تمام تخم‌مرغ‌هایت را درون یک سبد بگذار و سپس با تمام توان از آن سبد محافظت کن و به هیچکس اجازه نده آن را به زمین بیاندازد.» منظور او از این نصیحت این بود که نباید با پرداختن به امور فرعی، انرژی‌مان را تلف کنیم. کارنگی یک اقتصاددان خبره

بود و می‌دانست که اگر فردی تمام انرژی‌اش را برای انجام یک کار خاص متمرکز کند، می‌تواند به خوبی از عهده آن کار بریاید.

زمانی که برای اولین بار این دوره را طراحی کردم، به یاد می‌آورم که نزد یکی از اساتید دانشگاه نگزاس رفتم و خلاصه‌ای از این برنامه را به او نشان دادم و به او گفتم که اصولی را یافته‌ام که در سخنرانی‌هایم به من کمک می‌کنند، زیرا می‌توانم با استفاده از آنها افکارم را متمرکز کنم و آمادگی بیشتری داشته باشم.

او به مدت چند دقیقه به خلاصه ۱۵ نکته‌ای نگاهی انداخت، سپس رو به من کرد و گفت: «درست است، این برنامه می‌تواند در ارائه بهتر سخنرانی‌هایت به تو کمک کنند، اما این اصول کاربردهای دیگری نیز دارند. این اصول می‌توانند در نویسندگی نیز به تو کمک کنند.»

روزی یک مرد معلول و یک مرد نابینا با یکدیگر ملاقات کردند. مرد معلول به مرد نابینا پیشنهاد کرد که با یکدیگر متحد شوند تا بتوانند بر محدودیت‌های خود غلبه کنند. مرد معلول رو به فرد نابینا کرد و به او گفت: «اجازه بده که من بر پشت تو سوار شوم تا بتوانم از پاهای تو استفاده کنم و تو نیز می‌توانی از چشمان من استفاده کنی.»

قدرت از اقدامات مشترک حاصل می‌شود. تمام ثروت‌های کلان با استفاده از اصل اقدامات مشترک، انباشته شده‌اند.

گروه نخبگانی که آقای کارنگی برای خود تشکیل داده بود، شامل ده‌ها فرد بود. افرادی با تخصص‌ها و گرایش‌های متفاوت در این گروه حضور داشتند. هر کدام از این افراد مسئولیت مشخصی

داشتند و کاملاً بر آن متمرکز بودند. این افراد به خوبی یکدیگر را درک می‌کردند و با روحیه‌ای سازگار با یکدیگر همکاری می‌کردند. مسئولیت کارنگی ایجاد سازگاری بین این افراد بود. و او این کار را به نحو احسن انجام می‌داد.

اگر با بازی فوتبال آشنایی داشته باشید، به خوبی می‌دانید که تیمی در مسابقه پیروز می‌شود که بازیکنان آن با یکدیگر هماهنگ باشند. کار تیمی، برنده را مشخص می‌کند. بازی زندگی نیز دقیقاً به همین شکل است.

در مسیر دستیابی به موفقیت در زندگی، همواره باید هدفی که به دنبال آن هستید را در ذهن داشته باشید، و برای دستیابی به این هدف واضح، از اصل اقدامات مشترک استفاده کنید. دستیابی به پول و ثروت، یکی از اهداف مشترک بین تمام انسان‌ها است. اما این یک «هدف اصلی مشخص» نیست. حتی اگر هدف شما پولدار شدن باشد، باید روش خودتان برای دستیابی به این پول را انتخاب کنید. شما باید حوزه فعالیت خودتان را انتخاب کنید. همچنین باید درباره محل کسب و کارت‌تان نیز تصمیم‌گیری کنید. علاوه بر این، باید سیاست‌ها و روش‌های کاری خودتان را نیز با جزئیات مشخص کنید.

من سوال، «هدف واضح و شفاف شما در زندگی چیست؟» را از بیش از ۱۶۰۰۰ نفر پرسیده‌ام و بسیاری از آنها بدین شکل به من پاسخ داده‌اند که:

«هدف من در زندگی این است که بهترین خدماتی را که در توان دارم ارائه کنم و در ازای آن پاداش مناسبی دریافت کنم.»

این پاسخ به اندازه کافی، صریح و شفاف نیست.

در این درس قرار نیست هدف زندگی شما را برایتان تعیین کنیم، زیرا برای این کار ابتدا لازم است که شما به دقت تحلیل و بررسی شوید؛ ما در اینجا می‌خواهیم ارزش داشتن هدف مشخص در زندگی را برای شما تبیین کنیم، و برای شما روشن کنیم که تنها با اقدامات سازمان یافته، می‌توانید این هدف را به واقعیت تبدیل کنید.

تحلیل و بررسی بیش از ۱۰۰ نفر از مردان و زنانی که در حوزه کاری خودشان به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کرده‌اند، نشان داد که همه آنها از توانایی تصمیم‌گیری سریع و قاطع برخوردار هستند.

داشتن هدف مشخص در زندگی به شما کمک می‌کند عادت تصمیم‌گیری سریع و قاطع را در خودتان پرورش دهید؛ این عادت می‌تواند در تمام مراحل زندگی به شما کمک کند. علاوه بر این، داشتن هدف مشخص در زندگی به شما کمک می‌کند تمام نیروهای ذهنی و توجه‌تان را بر روی یک موضوع خاص متمرکز کنید.

تمرکز و هدف مشخص دو عامل ضروری برای دستیابی به موفقیت هستند.

مهمترین و معروف‌ترین تاجران موفق، تصمیم‌گیرانی قاطع هستند و همواره هدفی مشخص در سر دارند.

در ادامه، هدف اصلی برخی از موفق‌ترین افراد تاریخ بشر ذکر شده است:

هدف اصلی وولورث در زندگی، ساختن شعبه هایی از فروشگاه‌های «۵ و ۱۰ سنتی»، در سراسر آمریکا بود. تمام توانش را برای محقق کردن این هدف متمرکز کرده بود و در نهایت آن را به واقعیت تبدیل کرد.

ریگلی، تمام نیروهای ذهنی‌اش را برای ساخت و فروش بسته‌های آدامس ۵ سنتی متمرکز کرده بود، توانست از این راه میلیون‌ها دلار سود کسب کند.

ادیسون بر روی استفاده و سازگاری قوانین طبیعی متمرکز شده بود، و توانست به نسبت هر فرد دیگری در تاریخ بشر، اختراعات بیشتری به ثبت برساند.

ادوین بارنز بر فروش ماشین دیکته ادیسون تمرکز کرد، و توانست در همان سنین جوانی با ثروتی کلان بازنشسته شود.

آبراهام لینکلن بر آزاد کردن برده‌ها متمرکز شده بود، و توانست با موفقیت به این هدف دست پیدا کند.

مارتین لیتلتون، پس از شنیدن یک سخنرانی، تصمیم گرفت به وکیلی بزرگ تبدیل شود، و ذهنش را بر این هدف متمرکز کرد، و هم اکنون موفق‌ترین وکیل در ایالات متحده آمریکا است.

راکرفلر بر صنعت نفت تمرکز کرد، و توانست به ثروتمندترین فرد در عصر خودش تبدیل شود.

فورد بر صنعت خودرو سازی تمرکز کرد، و توانست خود را به ثروتمندترین و قدرتمندترین فرد تاریخ تبدیل کند.

اندرو کارنگی در صنعت فولاد تمرکز کرد، و توانست به ثروت عظیمی دست پیدا کند.

جورج ایستمن بر عکاسی تمرکز کرد، توانست از این راه میلیون‌ها دلار سود کسب کند.

راسل کانول تمام تمرکزش را برای نوشتن یک کتاب به نام «کشتزارهای الماس» صرف کرد، و توانست ۶ میلیون دلار از فروش این کتاب به دست بیاورد.

هلن کلر تمام نیرویش را برای یادگیری توانایی سخن گفتن متمرکز کرد، و با اینکه نابینا و ناشنوا بود، توانست هدف اصلی زندگی‌اش را به حقیقت تبدیل کند.

مارشال فیلد بر ساخت بزرگترین خرده‌فروشی جهان تمرکز کرد، و توانست این هدف را به واقعیت تبدیل کند.

فیلیپ آرمور بر فروش محصولات گوشتی تمرکز کرد و توانست کسب و کار بزرگی خلق کند و به ثروت کلانی دست پیدا کند.

برادران رایت بر ساخت هواپیما تمرکز کردند و توانستند پرواز کنند.

کاملاً واضح است که همه افراد موفق بر یک هدف واضح و شفاف متمرکز بوده‌اند.

بدون شک یک زمینه مشخص وجود دارد که شما می‌توانید بهتر از هر فرد دیگری در دنیا آن کار را انجام بدهید. به جستجو ادامه بدهید تا این حوزه به خصوص را پیدا کنید، آن را به عنوان هدف اصلی زندگی‌تان تعیین کنید، سپس تمام نیروی خود را برای دستیابی به موفقیت در این زمینه متمرکز کنید، و باور داشته باشید که می‌توانید به این هدف دست پیدا کنید. شما باید کاری را پیدا کنید، که هم به آن علاقه داشته باشید و هم با توانمندی‌های شما منطبق باشد.

اجازه دهید در اینجا یک گام به عقب برگردیم و بار دیگر اصول روانشناختی مرتبط با این درس را مد نظر قرار دهیم.

این اصول عبارتند از:

اول: هر حرکتی که بدن انسان انجام می‌دهد، توسط افکار او کنترل می‌شود.

دوم: تکرار هر اندیشه یا ایده‌ای در ذهن هوشیاران باعث می‌شود این اندیشه به ضمیر ناخودآگاه شما منتقل شود.

سوم: احساس مرتبطی در شما ایجاد می‌کند و بدن شما نیز نسبت به این احساسات واکنش نشان می‌دهد و در راستای تحقق آن اندیشه اقدام می‌کند.

برای مثال، شما یک هدف واضح را برای خودتان انتخاب می‌کنید. به محض اینکه این تصمیم را اتخاذ کنید، این هدف به فکر غالب ذهنی شما تبدیل می‌شود و همواره به دنبال حقایق و اطلاعاتی هستید، که بتوانند در تحقق این هدف به شما کمک کنند. از لحظه‌ای که یک هدف واضح را در ذهنتان تثبیت می‌کنید، ذهن شما به صورت ارادی و غیرارادی، در جست و جوی راه‌های رسیدن به این هدف است.

اشتیاق عاملی است که هدف اصلی شما را معین می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند اشتیاق اصلی‌تان را برای شما تعیین کند؛ اما هنگامی که خودتان درباره آن تصمیم بگیرید، این اشتیاق به هدف اصلی شما در زندگی تبدیل می‌شود، و ذهن شما را تسخیر می‌کند، تا در نهایت به واقعیت تبدیل شود.

برای حصول اطمینان از دستیابی به موفقیت، لازم است که هدف اصلی شما در زندگی، با اشتیاقی سوزان همراه باشد. من متوجه شده‌ام که دانشجویانی که خودشان با کار کردن هزینه‌های دانشگاهشان را پرداخت می‌کنند، به نسبت دانشجویانی که از حمایت خانواده برخوردار هستند، عملکرد بهتری از خود نشان می‌دهند. رمز موفقیت این دانشجویان، اشتیاق آنها به تحصیل است. علم ثابت کرده است که از طریق اصل خودتلقینی، هر اشتیاق معقولی می‌تواند ذهن و جسم انسان را اشباع کند و ذهن انسان را به آهنربای قدرتمندی تبدیل کند که مقصود آن اشتیاق را به سمت خود جذب کند.

برای اینکه مطمئن شوم که منظور عبارات بالا را درک کرده‌اید سعی می‌کنم، این موضوع را به شکل دیگری بیان کنم. برای مثال، علاقه به اتومبیل، نمی‌تواند موجب شود که آن اتومبیل به سمت شما حرکت کند، اما اگر اشتیاق سوزانی به اتومبیل داشته باشید، این اشتیاق شما را راهنمایی می‌کند، تا فعالیت‌های لازم برای پرداختن هزینه این اتومبیل را انجام دهید.

مراحل تحقق بخشیدن یک اشتیاق بدین شکل است:

۱. ابتدا باید اشتیاقی سوزان داشته باشید

۲. سپس این اشتیاق باید به شکل هدفی واضح، متبلور شود

۳. و پس از آن، باید اقدامات لازم برای دستیابی به این هدف را انجام دهید.

به یاد داشته باشید که هر سه مرحله، در دستیابی به هر هدفی ضروری هستند.

سالها پیش اشتیاق شدیدی داشتم که بتوانم شخصیت دیگران را به دقت تحلیل کنم، این اشتیاق به حدی شدید بود که برای تحقق بخشیدن به آن، ۲۰ سال از زندگی خودم را صرف تحقیق و مطالعه مردان و زنان ثروتمند کردم.

جرج پارکر از بهترین سازندگان خودنویس در سراسر دنیا است، اگر چه کسب و کار او در شهر کوچک جینزویل، در ایالت ویسکانسین است، او توانسته است محصولات خود را به سراسر دنیا صادر کند، و خودنویس‌های او در تمام کشورهای متمدن فروخته می‌شوند.

آقای پارکر بیش از ۲۰ سال پیش هدف اصلی زندگی‌اش را انتخاب کرد؛ او تصمیم گرفت بهترین خودنویس‌های دنیا را تولید کند و این هدف را با اشتیاق سوزان همراه کرد.

شما نیز باید هدف اصلی زندگی‌تان را انتخاب کنید، و سپس برنامه‌های لازم برای تحقق بخشیدن به این هدف را طراحی کنید. شما هم‌اکنون در بهترین دوره تاریخ بشر زندگی می‌کنید، دوره‌ای که ملزومات موفقیت، به وفور و به ارزانی یافت می‌شوند. شما می‌توانید در کتابخانه‌های عمومی، به نتایج بیش از ۲۰۰۰ سال تحقیق و مطالعه بشر در هر زمینه‌ای، دست پیدا کنید. برای مثال، اگر بخواهید در حوزه پزشکی فعالیت کنید، می‌توانید تمام اکتشافات و اختراعات بشر در حوزه پزشکی را مطالعه کنید. اگر بخواهید وکیل شوید، تمام تاریخچه روندهای قانونی در اختیار شما قرار دارد.

اگر هدف شما فعالیت در حوزه کشاورزی باشد، به راحتی می‌توانید تمام یافته‌های بشر در حوزه کشاورزی و زراعت را به دست آورید و مطالعه کنید.

دنیای امروز، سرشار از فرصت‌های متعددی است، که انسانهای هوشمند می‌توانند به راحتی از آنها استفاده کنند.

تنها زمانی می‌توانید ادعا کنید بر این درس تسلط پیدا کرده‌اید، که هدف اصلی زندگی‌تان را مشخص کنید، و خلاصه‌ای از این هدف را بر روی یک کاغذ بنویسید و آن را در جایی قرار دهید که هر صبح پس از بیدار شدن و هر شب قبل از خواب آن را ببینید.

من اطمینان دارم که شما به خوبی از اهمیت هدف واضح آگاهی دارید. پس تعلق برای چیست؟ تنها شما می‌توانید هدف اصلی زندگی‌تان را مشخص کنید. هیچ فرد دیگری نمی‌تواند درباره هدف اصلی زندگی شما تصمیم بگیرد، و این هدف خود به خود نیز خلق نمی‌شود. این هدف چیست؟ چه زمانی می‌خواهید درباره آن تصمیم بگیرید؟ و چگونه می‌خواهید این کار را انجام بدهید؟ هم اکنون خودتان را تحلیل کنید، ببینید به چه چیزی علاقه دارید، و سپس برای به دست آوردن آن تلاش کنید. درس سوم، گام بعدی را به شما نشان می‌دهد و مسیر پیشرفت را برای شما مشخص میکند. موفقیت شما در این دوره آموزشی، هیچ ارتباطی با شانس ندارد. تمام مراحل این دوره به روشنی برای شما مشخص شده است. اما تنها شما می‌توانید جهت حرکت و مقصد نهایی را مشخص کنید، که در واقع همان هدف اصلی شما در زندگی است. این هدف را به روشنی برای خودتان شفاف کنید، و با تداوم به سمت آن حرکت کنید.

در انتخاب هدف اصلی زندگی‌تان، باید همواره این نکته را در ذهن داشته باشید که این هدف نباید غیر واقعی باشد.

همچنین باید همواره به خاطر داشته باشید، که هدف مبهم و گنگ، دست نیافتنی است. اگر هدف شما مبهم باشد، دستاوردهای شما نیز مبهم و ناچیز خواهند بود. شما باید همواره بدانید که چه چیزی می‌خواهید، چه زمانی آن را می‌خواهید، چرا آن را می‌خواهید، و چگونه می‌خواهید آن را به دست بیاورید. نام این فرمول «چهار چ» است: «چه چیزی، چه زمانی، چرا و چگونه».

درس اول این کتاب را ۴ بار، با فواصل زمانی یک هفته‌ای مطالعه کنید.

با هر بار مطالعه، مطالب جدیدی را یاد می‌گیرید، که در دفعات قبلی متوجه آنها نشده بودید. برای تسلط بر مطالب این دوره، و استفاده از آنها برای دستیابی به موفقیت و ثروت، ضروری است که از همه دستورالعمل‌های آن پیروی کنید.

نباید سعی کنید به روش خودتان این کتاب را مطالعه کنید. شما باید کلمه به کلمه کتاب را مطالعه کنید، و مطابق با آن عمل کنید، زیرا تدوین این کتاب، نتیجه‌ی ۲۰ سال پژوهش من بوده است. پیشنهاد می‌کنم تنها زمانی مطالب ارائه شده در این کتاب را اجرایی کنید، که کاملاً بر آن تسلط پیدا کرده باشید. در این صورت، می‌توانید با ریسک کمتری درسهای ارائه شده را آزمایش کنید، و به نتایج بهتری برسید. در حال حاضر به یادگیری بسنده کنید. پس از اینکه این دوره را به پایان برسانید و بر تمام درسهای آن تسلط پیدا کنید، می‌توانید تمامی آنها را در زندگی‌تان به کار گیرید.

اگر به خوبی از دستورالعمل‌های ارائه شده در این کتاب پیروی کنید، احتمال شکست برای شما صفر می‌شود.

دستورالعمل‌هایی اجرایی کردن اصول ارائه شده در این درس

در فصل مقدماتی این کتاب شما با اصل روانشناختی‌ای به نام ذهن برتر آشنا شدید.

هم اکنون شما آمادگی دارید که از این اصل برای محقق کردن هدف اصلی زندگی‌تان استفاده کنید. احتمالاً می‌دانید که هدف اصلی مشخص، بدون برنامه‌ای کاربردی و معین برای تحقق بخشیدن به آن، هیچ فایده‌ای ندارد.

گام اولی که باید بردارید، تصمیم‌گیری درباره هدف اصلیتان در زندگی است. گام بعدی، نوشتن بیانیه‌ای مختصر و شفاف درباره این هدف است. مرحله بعدی طراحی برنامه یا برنامه‌هایی برای محقق کردن این هدف است.

گام نهایی، تشکیل دادن یک ائتلاف از افرادی است که در اجرایی کردن این برنامه‌ها و دستیابی به هدف اصلی زندگی‌تان به شما کمک می‌کنند.

هدف از تشکیل این ائتلاف دوستانه، استفاده از قانون گروه نخبگان برای اجرایی کردن برنامه‌هایتان است. این ائتلاف باید از افرادی تشکیل شود که به شما اهمیت می‌دهند و خیرخواه شما هستند. اگر ازدواج کرده‌اید، همسر شما باید یکی از اعضای این ائتلاف باشد؛ البته تنها در صورتی که رابطه‌ای بر اساس اعتماد و همدلی بین شما وجود داشته باشد.

اگر هنوز مجرد هستید، معشوق شما باید یکی از اعضای این ائتلاف باشد. این شوخی نیست - شما در حال مطالعه‌ی یکی از قدرتمندترین قوانین ذهنی هستید، و به نفع خودتان است که دستورالعمل‌های ارائه شده در این کتاب را جدی بگیرید، و از آنها پیروی کنید.

افرادی که با هدف یاری رساندن به شما به عضویت این اتحاد دوستانه در می‌آیند، باید از هدف اصلی شما در زندگی آگاه باشند.

در ادامه، یکی از مهمترین قوانینی که همواره باید از آن پیروی کنید، ذکر شده است. از اعضای ائتلاف دوستانه خودتان بخواهید که حداقل روزی یکبار عبارت زیر را به شما بگویند: «من اطمینان دارم که تو می‌توانی هدف اصلی خود را به واقعیت زندگی‌ات تبدیل کنی.»

شما باید به این مراحل ایمان داشته باشید و به صورت پیوسته آنها را اجرایی کنید. هیچ فایده‌ای ندارد که تنها چند هفته یا چند ماه، این برنامه‌ها را اجرایی کنید و سپس آنها را متوقف کنید. شما باید به صورت پیوسته به این مراحل عمل کنید، تا به هدف اصلی زندگی‌تان دست پیدا کنید؛ صرف نظر از اینکه این فرآیند چه قدر زمان خواهد برد.

ممکن است هر از چند گاهی لازم باشد این برنامه را بروزرسانی کنید، و آن را با شرایط محیطی زندگی‌تان منطبق کنید. شما نباید در اعمال این تغییرات تردیدی به دلتان راه دهید.

اگر یکی از اعضای ائتلاف دوستانه شما، ایمان خود نسبت به اصل «گروه نخبگان» را از دست داد، بی‌درنگ آن فرد را از گروه خارج کنید و فرد دیگری را جایگزین او کنید.

اندرو کارنگی نیز در طول فعالیت خود چندین بار مجبور شد برخی از اعضای گروه نخبگان خود را حذف کند و آنها را با افراد مناسب جایگزین کند. خوب است بدانید که همه اعضای اولیه‌ی ائتلاف دوستانه‌ی اندرو کارنگی، در مرحله‌ای ایمان خود نسبت به کارایی اصل «گروه نخبگان» را از دست دادند، و اندرو کارنگی مجبور بود آنها را با افراد دیگری که با او تفاهم بیشتری داشتند و نسبت به هدف او وفاداری بیشتری داشتند، جایگزین کند.

شما نمی‌توانید با همکاری افرادی نامهربان و بی‌وفا، به هدف اصلی زندگی‌تان دست پیدا کنید. موفقیت به نیروهای مثبتی از جمله وفاداری، ایمان، صداقت، همکاری نیاز دارد.

تلاش برای دستیابی به هدف اصلی زندگی‌تان، باید به تفریح و سرگرمی شما تبدیل شود. شما باید همواره در حال انجام دادن این سرگرمی باشید؛ شما باید با این فکر بخواهید، با این فکر غذا بخورید، با این فکر بازی کنید، با این فکر کار کنید و با این فکر زندگی کنید.

حال شما می‌دانید که چه کاری باید انجام بدهید، چه زمانی باید این کار را انجام بدهید، چگونه آن را انجام بدهید و چرا باید آن را انجام بدهید. درس دوم این کتاب مربوط به اعتماد به نفس است. تسلط بر درس بعدی باوری را در شما ایجاد می‌کند، که با استفاده از آن می‌توانید دستورالعمل‌های ارائه شده در این درس را به راحتی اجرایی کنید.